

A comparative study of the mustache negation rule on international relations

Mahdi Bahrehmand ^۱

Hamideh Mahmoudi ^۲

- 1- Assistant Professor, Department of Law and Theology, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran
- 2- Ph.D student of Faculty of Law and Theology, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran.

Abstract.

The rule of negating a mustache is one of the rules of jurisprudence that has great importance and effective use in the books of rules of jurisprudence, according to which God Almighty has not forged any law in the Islamic laws and Sharia that would cause the domination of the infidel over the Muslim, so as to thereby honor and the supremacy of Islam and Muslims should be preserved, since today international relations have expanded in its broad arena and Islamic countries are also subject to such collective and individual relations with non-Muslims, it is necessary and necessary that the various angles of this rule regarding the relations of Muslims with Infidels should be discussed. The purpose of this research, which was compiled in a descriptive-analytical method, is to apply the rule of negation of the mustache to the cases and examples of its international relations.

Keywords: The rule of negation of privilege, negation of sovereignty, rules of jurisprudence, international relations.

^۱ bahrehmand.mehdi@yahoo.com

^۲ H.mahmoudi@yahoo.com

مطالعه تطبیقی قاعده نفی سبیل بر روابط بین الملل

دکتر مهدی بهره‌مند^۱

حمیده محمودی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۰

چکیده

قاعده نفی سبیل از جمله قواعد فقهی است که در کتب قواعد فقه اهمیت و کاربرد فراوان و مؤثری دارد که بر طبق آن خداوند متعال در قوانین و شریعت اسلامی هیچ قانونی را که باعث ایجاد سلطه کافر بر مسلمان گردد، جعل نکرده است تا بدین وسیله عزت و سیادت اسلام و مسلمین حفظ گردد از آنجا که امروزه روابط بین الملل، در صحنه وسیع آن گسترش یافته است و کشورهای اسلامی هم مشمول اینگونه ارتباطات جمعی و فردی با غیرمسلمین می‌باشند، لازم و ضروری است که زوایای گوناگون این قاعده در خصوص ارتباط مسلمانان با کفار مورد بحث و بررسی قرار گیرد. هدف از این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی تدوین گردیده است، تطبیق قاعده نفی سبیل بر موارد و مصادیق روابط بین المللی آن مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: قاعده نفی سبیل، نفی سلطه، قواعد فقه، روابط بین الملل.



^۱ - استادیار گروه حقوق و الهیات، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران

^۲ - دانشجوی مقطع دکتری دانشکده حقوق و الهیات، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران.

مقدمه

یکی از قواعد و اصول ثابتی که بر روابط بین الملل فرد و کشور اسلامی با غیرمسلمین حاکم می‌باشد قاعده و اصل مهم نفی پذیرش سلطه ولایت غیرمسلمان می‌باشد و این اصل دامنه بسیارگسترده‌ای در تفسیر و تنظیم روابط مسلمانان با غیر مسلمانان دارد. به همین دلیل تلاش برای تبیین روشن این اصل و جوانب آن تبیین (الزاماتش)، بسیار حائز اهمیت می‌باشد؛ به ویژه آنکه در تاریخ فقه سیاسی اسلامی و نوشته‌های فقها که در این حوزه فعالیت داشته‌اند تنها به بررسی این قاعده نسبت به مصادیق ویژه خود پرداخته‌اند، لذا تحقیق در این خصوص امری مهم و تعیین کننده می‌باشد. براساس این قاعده، خداوند متعال در قوانین و شریعت اسلام به هیچ روی، راه نفوذ و تسلط غیر مسلمانان را باز نگذاشته است، پس شرعاً غیرمسلمان در هیچ زمینه‌ای نمی‌تواند مسلط بر مسلمان شود. به عبارت دیگر هرگونه رابطه و عملی را که منجر به برتری غیرمسلمان بر مسلمان شود، انجام آن بر مسلمان حرام می‌باشد.

بنابراین، از همین جاست که سیاست خارجی اسلام همانند سیاست داخلی‌اش، بر پایه اصولی استوار است که اجرای صحیح آن، آثار ارزشمندی در پی خواهد داشت که بدون رعایت آن‌ها، ارتباط با ملل و دولت‌های جهان قوام نمی‌یابد و به درستی شکل نمی‌گیرد. لذا این قاعده به اندیشه‌ها و مواضع سیاسی و امور خارجی اعتدال می‌بخشد و آن را از تندروی و کندروی و گرایش‌ها و تنش‌های تباہ کننده باز می‌دارد و به مسیر درست رهنمون می‌گردد و برای پذیرش اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی در جهان، تصویر صحیح و عزتمندی از آن ارائه می‌دهد و نیز از نفوذ فکر و فرهنگ غیر انسانی و طاغوتی پیشگیری می‌کند و گذرگاه سیاست استعماری را مسدود می‌سازد. از همین جاست که سعی شده‌است باتوجه به مستندات موجود در مورد این قاعده و اثبات حجیتش، زوایای گوناگونش مورد بررسی قرار گیرد.

پس از بررسی قاعده نفی سبیل و اثبات آن به عنوان یک قاعده فقهی مستدل در کشف و استنباط هرچه بهتر احکام فقهی باید گفت که این قاعده یکی از اصول متقن و محکم سیاست خارجی و حاکمیت دینی است. جایگاه این قاعده در سیاست خارجی اسلام به گونه ای است

که بر تمام روابط خارجی و بین الملل اسلام و حاکمیت دینی در زمینه‌های مختلف اعم از سیاسی اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... در تمام حوزه‌ها سیطره و حاکمیت دارد.

در بینش الهی و اسلامی روابط و ارتباطات خارجی با کشورهای غیراسلامی باید براساس این قاعده برنامه ریزی و کنترل شود. در صورت عینیت بخشیدن و عمل کردن به این قاعده فقهی، تمام راههای نفوذ و تسلط کفار و بیگانگان در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... مسدود می شود و کوچک ترین زمینه ی اعمال نفوذ بر رفتار، کنش یا واکنش های مسلمانان باقی نخواهد ماند. این اصل و قاعده فقهی، ضامن حراست و پاسداری از استقلال و آزادی و حریت اسلامی مسلمانان است و بر آنان است که ابتدا آن را بشناسد و سپس به آن عینیت دهند و هرگونه سلطه خارجی را از اجتماع مسلمانان بزدایند و زمینه طرح حاکمیت جهانی اسلام و نظام دینی اسلام را فراهم نمایند. اما برای هر چه بهتر روشن شدن نقش و کارکرد قاعده نفی سبیل در روابط خارجه اسلام، در این فصل به تطبیق این قاعده در روابط بین المللی مسلمانان و کشور اسلامی با غیر مسلمانان و کشور های غیر اسلامی پرداخته شده است.

۱- ازدواج زنان تبعه کشور مسلمان با تبعه کشورهای غیرمسلمان

الف- ممنوعیت نکاح مسلمه با غیر مسلم

یکی از مواردی که علمای اسلام بر اساس قاعده ی نفی سبیل باطل دانسته اند، ازدواج زن مسلمان با مرد کافر است. چون در اینصورت کافر بر مسلمه تسلط و استیلا پیدا نموده و به استناد قاعده نفی سبیل، چنین ازدواجی باطل است.

با توجه به اینکه مبحث مورد نظر در این بخش، بحث ارتباط کشور اسلامی با کشورهای غیر مسلمان است دایره ی بحث گسترده تر خواهد بود، زیرا ممکن است زنی تبعه ی کشور مسلمان باشد، اما به عنوان ذمه یا عهد یا هر عنوان دیگر در تحت حمایت و تبعیت کشور اسلامی به سر برد و از ازدواج چنین فردی با کفار تبعه ی کشورهای غیر مسلمان یا مسلمان از لحاظ شرعی مانعی ندارد و تنها ممکن است که از نظر قانونی محدودیت هایی داشته باشد و

نیز ممکن است زن مسلمان تابع کشور اسلامی با مرد مسلمان تابع کشور غیر اسلامی قصد ازدواج داشته باشد، در این صورت نیز مانع شرعی عنوان بحث ما، تخصصاً خارج می‌گردند. ممنوعیت ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان، مورد اجماع کلیه فرق مسلمین است.^۱

صاحب کتاب شرایع الاسلام می‌فرماید: «الكفاءة شرط في النكاح و هي التساوی فی الاسلام؛ کفویت شرط نکاح است که همان تساوی در اسلام میباشد».^۲

و در مورد ارتداد زوج مسلمان می‌گوید: «إذا ارتد المسلم بعد الدخول، حرم علیه و طیء زوجته المسلمة؛ زمانی که مرد مسلمان بعد از دخول مرتد گردد و طی زوجه مسلمان بر او حرام است».^۳

حضرت امام خمینی (ره) نیز در این باره می‌فرماید: «لا يجوز لمسلمه ان تنكح الكافر دواماً و انقطاعاً سواء كان اصلياً حربياً او كتابياً او كان مرتداً عن فطره او عن مله، و جایز نیست برای زن مسلمان که ازدواج نماید با مرد کافر، چه ازدواج دائم چه منقطع، فرقی نمی‌کند که کافر اصلی حربی باشد یا کتابی و یا مرتد فطری باشد و یا مرتد ملی».^۴

فقهای عظام، اختلاف دین را در ازدواج، موجب فسخ و بطلان عقد می‌دانند نه طلاق.^۵

در زمینه این ممنوعیت احادیث متعددی وارد شده است که تنها یک مورد به عنوان نمونه ذکر می‌گردد: «حسن بن محبوب از یوسف بن عهده از ابی بکر الحضرمی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: هرگاه مرد مسلمان مرتد شد زن او از او جدا می‌شود آنطور که او را سه طلاقه می‌کند و عده ننگه می‌دارد از او همانطور که مطلقه عده ننگه می‌دارد».^۶

فقهای اسلام از عامه و امامیه، به اتفاق نظر معتقدند که کفر زوج از موانع نکاح است اعم

^۱ - امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۴۲

^۲ - محقق حلی، شرایع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام، ص ۵۲۵

^۳ - همان

^۴ - موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۵

^۵ - محقق حلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ص ۵۲۳

^۶ - شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۲

از اینکه زوج غیرمسلمان از اهل کتاب، مشرک یا مرتد باشد. مستند این فتوا اجماع و آیه ی شریفه است که می فرماید: «و لاتنکحوا المشركات حتی یومن و لامه مومنه خیر من مشرکه»^۱. کلمه مشرک به عموم کفار تفسیر شده است.^۲

مطابق ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی که قول مشهور فقهای امامیه را پیروی نموده است: «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست» به موجب ماده ی فوق زن مسلمان نمی تواند با مرد غیر مسلمان نکاح نماید، و عموم آن بر انواع نکاح (دائم و منقطع) شمول دارد. غیرمسلم که در ماده فوق آمده، اصناف مختلفی دارد، که به طور اجماع عبارتند از:

۱- اهل کتاب

۲- مشرک

۳- (مرتد ملی و فطری). فقهای اسلام اعم از عامه و خاصه به اتفاق عقیده دارند که ازدواج مرد مسلمان با زن کافره غیرکتابیه از اصناف کفار، چه به صورت دائم و چه به صورت منقطع باطل و ممنوع است.^۳

به هر حال لازمه بقای زوجیت در مانحن فیه نیز با فرض کفر زوج از اصناف کفار، سلطه و علو نسبت به زوجه ی مسلمان است (الرجال قوامون علی النساء) و به مقتضای قاعده ی نفی سبیل، منفی است.

در ماده ی ۱۰۶۰ قانون مدنی چنین آمده است: «ازدواج زن ایرانی با تبعه ی خارجی، در مواردی هم که مانع قانونی ندارد، موکول به اجازه ی مخصوص از طرف دولت است».

منظورماده از عبارت «در مواردی هم که مانع قانونی ندارد» آن است که هرگاه هیچ یک از موانع نکاح هم بین زن ایرانی و مرد غیرایرانی موجود نباشد، مانند: قرابت، کفر و امثال آن، نیز ازدواج بین آنان، موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت ایران می باشد، علت این امر آن

^۱ - بقره/۲۲۱

^۲ - محقق داماد، سیدمصطفی، حقوق خانواده، ص ۱۵۲

^۳ - نجفی، شیخ محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۳۰، ص ۲۷

است که زن ایرانی پس از آنکه در نکاح تبعه ی خارجی درآید، عموماً تابعیت خود را از دست می دهد و به تابعیت دولت متبوع شوهر داخل می شود. لذا ازدواج زن ایرانی با تبعه ی خارجی آزاد گذارده نشده است و موقوف به اجازه دولت می باشد و این دولت است که ملاحظه خواهد نمود که آیا مرد تبعه ی خارجی که می خواهد با زن ایرانی ازدواج کند شرایط لازم را داراست یا نه و در صورتیکه حائز شرایط هست اجازه خواهد داد.^۱

تبصره ۲ ماده ۹۸۷ قانون مدنی ایران: «زنان ایرانی که بر اثر ازدواج، تابعیت خارجی را تحصیل می کنند، حق داشتن اموال غیر منقول را در صورتی که موجب سلطه ی اقتصادی خارجی گردد، ندارند».

ماده ی ۱۷ قانون ازدواج مصوب ۱۳۱۰/۵/۲۳: «ازدواج زن مسلمان با غیرمسلمان را ممنوع کرده است». و در تبصره ذیل ماده ی ۶ آیین نامه ، زناشویی بانوان ایرانی با تبعه ی بیگانه (مصوب ۱۳۴۵/۷/۶) را منوط به رعایت قانون مصوب در ۱۳۱۰/۵/۲۳ می نماید.^۲

محقق مدقق، صاحب جواهر می فرمایند: «فرد مسلمان هرگاه بخواید صبیبه ی خویش را به ازدواج مرتد فطری یا ملی درآورد، چه رسد به کافر اصلی، این ازدواج صحیح نیست و در این حکم فقها اختلاف ندارند و مورد تسالم قوم است».

دلیل عدم جواز این ازدواج، علاوه بر اصل استصحاب که در اینجا جاری است، چون اصل عدم ترویج مسلمه به کافراست، فطری باشد یا ملی فرقی نمی کند» و لقصور ولایت عن التسلط علی المسلم» بخاطر قصور ولایت کافر جهت تسلط بر مسلمان؛ و خداوند استیلا ی او را هرگز بر مسلمان جعل تشریح نکرده است.^۳

ب- عدم صحت نکاح پس از اسلام زوجه در صورت عدم اسلام زوج:

شهید اول در لمعه - کتاب النکاح - می فرماید: «اگر زوج زن کتابیه مسلمان شود، نکاح به

^۱ - همان، ص ۳۴۹

^۲ - همان، ص ۳۴۴

^۳ - نجفی، شیخ محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۶۲۹

حال خود باقی است و اگر زوجه مسلمان شود، اما مرد بر کفر خود باقی بماند و مسلمان نشود، فسخ نکاح متوقف بر انقضای عده است و اگر اسلام آوردن زوجه قبل از نزدیکی باشد، نکاح باطل است.^۱

لازمه ی بقای زوجیت با فرض کفر زوج، سبیل و علو کافر نسبت به زوجه ی مسلمه است و به حکم قاعده ی نفی سبیل، چنین علوی منفی است.^۲

۲- استخدام و اشتغال اتباع کشور مسلمان در کشورهای غیر مسلمان

در اینکه آیا جایز است مسلمان اعم از مرد و زن، آزاد یا برده، نزد غیرمسلمان استخدام شده و اجرت دریافت نماید یا خیر، بین فقهای عظام اختلاف زیادی هست، منشاء این اختلاف و تشتت آراء به این مساله برمی گردد که آیا با استخدام و فروض مختلف آن (مثل اجیرشدن مسلم برای کافر و...) سبیل تحقق می یابد یا خیر؟

با توجه به تعریف اجاره که عبارت است از «تملیک منفعت معلوم در مقابل عوض معلوم»^۳، می گوئیم که نتیجه ی اجاره عبد مسلم یا امه ی مسلمه این است که موجب سلطنت و علو کافر بر مسلم باشد، بنابراین کافر، مالک منافع مسلم اعم از کار و عمل وی می شود و معنای این امر سلطه و سلطنت و علو کافر بر مسلم است: بنابراین به مقتضای قاعده ی نفی سبیل این اجاره منفی است و ملغی است.

اما فقهای عظام ما در این مساله اقوالی را ذکر کرده اند:

- ۱- گروهی از فقها معتقدند که این امر مطلقاً جایز نیست.
- ۲- قول مقابل هم این است که اجاره مذکور به طور مطلق درست است.
- ۳- قول سوم مثل قول محقق ثانی و شهید دوم (ره) تفصیل است.

^۱ - شهید اول، محمد بن مکی عاملی، اللمعه الدمشقیه، کتاب النکاح، ص ۱۴۲

^۲ - موسوی بجنوردی، محمد، قواعد الفقهیه، ص ۲۷۱

^۳ - موسوی بجنوردی، محمد، قواعد الفقهیه، ص ۲۶۸

مرحوم علامه پس از طرح این مساله می فرماید: «الاقرب المنع»^۱، قول نزدیک به صواب، عدم جواز استخدام و اجیر شدن مسلمان نزد غیر مسلمان است.

فخرالمحققین در شرح عبارت فوق می فرماید:

« سبب عدم جواز این است که اجیر شدن، سبیل است و هر سبیلی از کافر بر مسلمان نفی گردیده است، به دلیل آیه ی شریفه ی «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» نکره ای که در این آیه نفی گردیده است، افاده ی عموم می کند».

سپس فخرالمحققین مساله ی استخدام مسلمان نزد غیرمسلمان را در کنار رهن قرار گرفتن مسلمان نزد کافر قرار داده و می فرماید:

« نظر قوی تر ، عدم جواز است ، زیرا لازمه رهن، قبض نمودن مرتهن و طلبکار است یا به خاطر اینکه قبض شرط رهن است، یا به خاطر جواز آن به معنای عام و قبض نمودن تسلط است که برای کفار بر مسلمین نفی گردیده است، عین همین استدلال در اجیر شدن و اشتغال مسلمان نزد غیر مسلمان نیز جریان دارد».^۲

گروهی دیگر می گویند: «استخدام مسلمان نزد غیرمسلمان جایز می باشد».

در تفسیر اثنی عشری آمده است:

«آنچه در شریعت وارد شده از اجیر شدن مسلمان برای کافر، مخالف آیه ی «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» نیست، زیرا در صورت اجاره، کافر سلطه و سلطنت بر مومن پیدا نمی کند، بلکه سلطه بر فعل مسلمان پیدا می کند و منافات با آنکه سلطه ای بر فعل مسلمان پیدا کند ندارد، لکن سلطه بر نفس مسلمان نخواهد داشت».^۳

گروهی دیگری از فقهاء در این مورد قائل به تفصیل شده اند. چنانکه محقق ثانی در این باره می فرماید: «صحیح تر این است که اگر اجاره مربوط به عمل در ذمه اجیر باشد، جایز

^۱ - علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۲۴

^۲ - فخرالمحققین، ابضاح القوائد فی شرح القواعد، ج ۱، ص ۴۱۳

^۳ - الحسینی الشاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، ج ۲، ص ۶۱۵

است، چون در اینصورت سبیل منتفی است، اما اگر اجاره بر عین تعلق گرفت، در اینصورت جایز نیست»^۱.

و بالاخره گروه دیگری از فقها به این ترتیب تفصیل قائل نشده اند و گفته اند که اگر چنانچه استخدام فرد مسلمان نزد غیر مسلمان، موجب تحقق ملاک قاعده ی نفی سبیل که همان تحقق سلطه ی ذلت آور کافر بر مسلم (چه فی نفسه و چه در گذر زمان) گردد، جایز نیست، وگرنه اشکالی ندارد و در این فرض، فرقی بین استخدام برای مدت معین، یا استخدام بر ذمه، یا عبد یا حر نیست.

تحقیق این است که در اینجا، ملاک عبارت است از تسلط کافر از یک طرف و خواری مسلمان از طرف دیگر، اگر هرگاه این ملاک محقق شد، شکی نیست در فساد معامله، و اگر این ملاک محقق نشد، هیچ دلیلی بر بطلان آن نیست، همانطور که سید حکیم (ره) می فرمایند: سبیل منفی آن است که موجب ذلت مسلمان و خواری او شود، نه هر سبیلی، پس اگر چنانچه استخدام نزد غیر مسلمان موجب چنین ذلتی نشود صحیح خواهد بود و فرقی هم ندارد که استخدام در ذمه باشد یا مدت معین.

بنابراین مطلقاً ملتزم به بطلان استخدام و اجیر شدن مسلم برای کافر نمی شویم. بلکه تابع موضوع ملاک قاعده هستیم و هر جا که سبب علو کافر و ذل و هوان مسلم فراهم گردد، به مقتضای قاعده میگوئیم که استخدام باطل است، اما اجاره و استخدام هایی که سبب علو کافر باشد، هیچ دلیل مبنی بر بطلان استخدام و اجره نیست. بلکه اطلاقات اولیه و عمومات ادله ی استخدام مثل «اوفوا بالعقود» و «الاجاره احد معایش العباد» جاری می شود و مخصص یا مقیدی نیست تا بتوان این اطلاقات و عمومات را از کار بیندازد.^۲

لذا به تعبیر دیگر باید گفت که شرط جواز اشتغال فرد مسلمان نزد فرد یا دولت غیر مسلمان این است که بازده این استخدام و اشتغال نباید سبب شرکت و برتری غیر مسلمان

^۱ - کرکی، محمد، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۴، ص ۶۳

^۲ - موسوی بجنوردی، محمد، قواعد الفقهیه، ص ۱۹۱

گردد، به طوریکه آنان بر ما در فرهنگ یا صنعت یا اقتصاد یا هر زمینه ای پیشرفت نمایند و این استقلال زمینه‌ساز برتری آنان و بر جامعه اسلامی گردد و آنان سربلند و عزتمند گردند و ما عقب مانده و نیازمند به پیشرفت آنها شویم و عزت و افتخار را از دست دهیم، که این مخالف صریح قرآن کریم است که فرمود: «ولله العزه و لرسوله و المومنین».

۳- ولایت و سرپرستی اتباع کشور غیر مسلمان بر صغار و مجانین و سفهاء

کشور مسلمان

اینکه کافر نمی تواند ولی و سرپرست مسلمان قرار گیرد، به اعتقاد فقهاء از موارد انطباق قاعده نفی سبیل است؛ به این دلیل که لازمه این قاعده، عدم جواز جعل ولایت و قیمومیت بر صغار، مجانین و سفهای مسلمین است.^۱ زیرا تحقق سبیل منفی در این مورد واضح است.^۲ ولایتی که بر صغار و مجانین و سفهاء ایجاد می شود و در این بحث مفروض است، اعم از این است که به واسطه ی وصیت عهدی، پدر یا جد پدری، کافری ولی محجورین فوق قرار گیرد، و یا اینکه والدین طفل مسلمان مرتد شوند و یا این محجورین ولی و سرپرستی نداشته باشند و حاکم شخص کافری را متولی امر آنها قرار دهد در این فروض است که چنین ولایتی از نظر فقهای اسلام ممنوع است. زیرا تحقق سبیل و سلطه ی کافر بر مسلمان که در آیه ی شریفه «ولن يجعل الله للكافرين على المومنين سبيلا»^۳ نفی شده است، در چنین مواردی واضح و روشن است.

شیخ طوسی در این مورد می فرماید: «والاسلام لابد فيه، لان الكافر فاسق و المسلم لايحوز ان يوصى الي كافر و لا فاسق لانهما ليسا من اهل امانه و الوصيه امانه،^۴ شرط اسلامیت

^۱ - موسوی بجنوردی، میرزا حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۳

^۲ - فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۵۰

^۳ - نساء/ ۱۴۱

^۴ - شیخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، ج ۴، ص ۵۱

در وصی لازم است، زیرا کافر فاسق است و لذا مسلم نمی تواند به کافر و فاسق وصیت کند، زیرا این دو اهل امانت داری نیستند درحالیکه وصیت یک نوع امانت است».

صاحب شرایع می فرماید:

«ويعتبر في الوصی العقل والاسلام؛^۱ در وصی معتبر است که عاقل و مسلمان باشد».

دکتر سید حسن امامی در ذیل ماده ۱۱۹۲ قانون مدنی می گوید:

«ولی مسلم نمی تواند برای امور مولی علیه خود وصی غیر مسلم معین کند، چنانکه فقهای امامیه وصی قرار دادن کافر بر مسلم را باطل می دانند گرچه وصی از منسوبین موصی یا موصی علیهم باشد. زیرا حقوق اسلام ولایت و سلطه ی کافر را نسبت به مسلمان اجازه نداده است».^۲

هم چنین در جای دیگر می گوید:

«هرگاه یکی از پدر و مادر طفلی که مسلمان است (مسلمان تبعی) کافر باشد حق حضانت او ساقط می گردد. چنانکه مرد مسلمان زن کتابیه داشته باشد، یا یکی از ابوین طفل کافر شود، زیرا چنانکه از ماده ۱۱۹۲ قانون مدنی که می گوید ولی مسلم نمی تواند برای موصی علیهم خود وصی غیر مسلم معین کند، استنباط می شود که ولایت کافر بر مسلمان را اجازه نداده است و حضانت یک نوع ولایتی است که ابوین بر شخص صغیر دارند و طفل مسلمانی که در تحت تربیت کافر قرار گیرد، معتقدات او را می پذیرد و به اخلاق و خوی او درمی آید حکم مزبور کاملاً جنبه ی مذهبی دارد. و مخالفی در حقوق اسلام دیده نشده است. بنابراین هرگاه مادر کافر باشد، با یکی از ابوین طفل کافر شود، حق حضانت او ساقط می گردد و هرگاه هر دو کافر شوند، حق حضانت هر دو نسبت به طفل ساقط می گردد و مانند طفلی خواهد بود که فاقد پدر و مادر است».^۳

^۱ - حلی (محقق)، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، ص ۴۲۸

^۲ - امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۱۲۶

^۳ - همان، ج ۵، ص ۱۹۷

بنابراین لازمه ی قاعده ی نفی سبیل عدم جواز جعل ولایت و قیمومیت کافر بر صغار و مجابین و سفیهان مسلمین است، زیرا ولایت یک نوع سبیل و علو ولی است نسبت به مولی علیه؛ خود و قاعده ی نفی سبیل چنین چیزی را نفی می کند لذا به همین خاطر است که شهید ثانی می فرماید: «اذا كان الولی کافراً، فلا ولاية له»^۱ و یا شیخ مفید در المقنعه می گوید: «واذا اوصی الذمی الی ذمی مثله مضت وصیةً فان وصی مسلم الی ذمی بطلت وصیته»^۲ چون سبیل و سلطه ی کافر بر مسلم حرام، باطل و بی اثر است.

۴- حق قصاص، لوٹ و قسامه برای اتباع کشورهای غیر مسلمان

در حقوق جزا نیز همچون حقوق مدنی، قاعده ی نفی سبیل در ابواب گوناگون آن جریان دارد و روابط بین المللی مسلمان با غیر مسلمان را روشن و واضح تر می نماید.

الف- جریان قاعده در قصاص

به حسب حکم اولی اگر کسی، شخصی را عمداً کشت، اولیای دم، حق قصاص دارند، چه قاتل مسلم باشد و چه کافر. اما لازمه ی حق قصاص که یکی از حقوق است، علو و سلطه بر قاتل مسلم است، و به مقتضای این قاعده، حق قصاص که یکی از حقوق است، علو و سلطه بر قاتل مسلم است، و به مقتضای این قاعده، حق قصاص از اولیای دم که کافرند، نسبت به قاتل مسلم، نفی شده است. البته ما روایات خاصه هم داریم: «لایقاد مسلم بکافر» مبنی بر شرطیت تکافو در اسلام، یعنی اگر قاتل مسلم بود و مقتول غیر مسلم، جای قصاص نیست. بدین معنا، عدم قصاص (مسلم به قتل کافر) هم به ادله ی خاصه و هم به مقتضای قاعده ی نفی سبیل ثابت است.^۳

^۱ - شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج ۷، ص ۱۶۶

^۲ - شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعه، ص ۶۶۵

^۳ - موسوی بجنوردی، محمد، قواعد الفقہیہ، ص ۲۷۱

گروهی از فقهای اهل سنت، از جمله ابوحنیفه و اصحاب او گفته اند: «مسلمان به خاطر کشتن کافر ذمی کشته می شود، اما به خاطر کشتن حربی کشته نمی شود.»^۱

شهید اول (ره) در کتاب گرانسنگ القواعد و الفوائد در این خصوص چنین اظهار نظر فرموده است: «برخی از فقهای در مورد قصاص همسانی مجنی علیه و جانی را در تمام مدتی که جراحت پدید آمده و بعد به موت مجنی علیه منجر گردیده، معتبر دانسته اند. بنابراین اگر بین دو اسلام شخصی که مورد جنایت قرار گرفته ارتداری فاصله شود، قصاص عملی نمی گردد، چون ارتداد مجنی علیه شبهه ای است که مانع از آن است که مسلمان جنایتی که بر مرتد وارد کرده است، هر چند که زمان ارتدادش اندک بوده، قصاص شود.»^۲

به طور کلی جایی که قاتل مسلمان و مقتول کافر باشد، پس در آن چند قول است:

۱- قولی که می گوید: مسلمان را به سبب کشتن کافر، در صورتی که عادت به قتل کافر نکرده باشد، قصاص نمی کنند. و این قول بین فقهای شیعه مشهور است.

۲- آنکه در صورت اعتیاد به قتل ذمی قصاصاً کشته نمی شود. بلکه حداً او را به قتل می رسانند این قول را حلی و محقق در شرایع و علامه در بعضی از کتاب های خود و شهید در لمعه و فخرالدین (پسر علامه) اختیار کرده اند. و اگر چه این دسته در مساله اختلاف دارند، زیرا دسته ای مانند حلی می گویند که مسلمان را با کشتن کافر مطلقاً نمی کشند و بعضی دیگر از آنان مانند علامه در قواعد گفته است که قصاصاً کشته نمی شود، بلکه در صورتی که به کشتن کافر عادت کرده باشد، حداً کشته می شود.

و بعضی دیگر معتقدند که در صورت اعتیاد کشته می شود، به شرط آنکه اولیای مقتول تفاوت دیه را از دیه ی ذمی بردارند، و شهید ثانی در مسالک برای عدم قتل استدلال کرده است به آیه ی مبارکه ی «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» و تقریب استدلال به این نحو است که اثبات قصاص برای وارث کافر، هرگاه کافر باشد، سبیل بر مومن است و در

^۱ - فیض، علیرضاء، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، ص ۱۳۰

^۲ - شهید اول، محمد بن مکی عاملی، القواعد والفوائد، ج ۱، ص ۵۴۳

این آیه نفی شده است.^۱

ب- جریان قاعده در لوث و قسامه

مسموع نبودن قسامه ی کافر نسبت به دعوی قتل بر مسلم:

قصاص به یکی از این سه چیز ثابت می شود: ۱- اقرار، ۲- بینه ۳- قسامه

قسامه (به فتح قاف) از جمله راه های ثبوت قصاص است. قسامه از قسم به معنای سوگند، مشتق می باشد و مراد از آن، سوگندهای پنجگانه است، که مدعیان قتل، با نبودن بینه از طرق مقتول، برای اثبات خون او می خورند، و گاه مجازاً به اشخاصی که برای اثبات خون، سوگند یاد می کنند، نیز قسامه گفته می شود.^۲

در قرآن کریم، آیه ای درباره ی قسامه وجود ندارد، اما سنت پیامبر اکرم (ص) و سنت ائمه (علیهم السلام) دلیل این قانون گذاری مهم جزایی است. صاحب جواهر بعضی از احادیث قسامه را در باب قصاص نقل کرده است.^۳

حضرت امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله می فرمایند: «یشترط فی القسامه علم الحالف، و یکون حلفه عن جزم و علم و لایکفی الظن» یعنی: در قسامه شرط است که حالف از روی علم سوگند یاد کند و ظن کافی نخواهد بود. در مساله ۱۰ می فرمایند: «در ادای سوگند لازم است قسامه قیودی را که عبارتند از نام قاتل و مقتول و نسبت قاتل و مقتول و صفات آنان ذکر نمایند، به طوریکه هیچ گونه ابهام و اجمالی باقی نماند. و هم چنین لازم است نوع قتل را از نظر عمد و خطا و شبه عمد مشخص سازند و نیز لازم می باشد، مشخص نمایند که آیا قتل به طور انفرادی و یا اشتراکی صورت گرفته است».^۴

بدیهی است که اگر حاکم در مورد اجرای قسامه چنین اموری را در نظر بگیرد، براساس

^۱ - مرعشی شوشتری، سید محمد محسن، شرح قانون حدود و قصاص، ص ۲۱-۲۰

^۲ - فیض، علیرضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، ص ۱۲۷

^۳ - نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۲، ص ۲۲۹

^۴ - موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۷۸

آنها یقین حاصل خواهد کرد که متهم، قتل را مرتکب شده است. مضافاً به اینکه حاکم از راه لوث که ظن قوی است، ورود اتهام را حدود صدی هشتاد بر متهم ثابت می داند، بنابراین باید گفت منکرین قسامه، قسامه را در موردی انکار می کنند که حالفین آگاهی نداشته باشند و در این صورت انکار آنان به جا و به مورد است. اما اگر می خواهند اصل تشریح قسامه را منکر شوند، سخن آنان برخلاف ضرورت فقه و عقل و منطوق است.^۱

بنابراینچه گذشت، از جمله مسائلی که بر موضوع قصاص متفرع می باشد، قاعده ی لوث و قسامه است. حال در ما نحن فیه می گوئیم که اگر کافر ادعای قتل بر مسلم کرد، آیا قسامه وی پذیرفته می شود؟ در این مساله اختلاف است. شیخ الطائفه (ره) در خلاف و مرحوم محقق در شرایع و علامه در قواعد فخرالمحققین (فرزند علامه) در کتب خود فرموده اند که قسامه کافر نسبت به دعوای قتل بر مسلم مسموع نیست. با این استدلال که قسامه خلاف اصل است و باید به مقدار مورد نص اکتفا کرد. در صحیحیه ی بریدبن معاویه آمده است که: «انما حضن دماء المسلمین القسامه» و در صحیحیه ی ابی بصیر آمده است: «لئلا یبطل دم امرء مسلم» مضافاً اینکه نتیجه ی قسامه، ثبوت قصاص است در قتل عمد و در این مورد «لایقاد مسلم بکافر».

بنابراین اگر قسامه ثابت شد باز هم کافر نمی تواند مسلم را قصاص کند، علاوه بر این، قسامه یک نحوه سبیل، و علو بر مسلم است و به مقتضای قاعده نفی سبیل که مدرکش «ولن یجعل الله للكافرين على المومنين سبيلا» و نیز «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» است، قسامه ی کافر پذیرفته نمی شود. فتوای امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله نیز موافق با همین نظر است.^۲

۵- ارث بردن کافر از مسلمان

یکی از مسائلی که قاعده نفی سبیل در آن جریان دارد و در روابط داخلی و بین المللی کافر با مسلم، مانع از سلطه کافر بر مسلم می شود، عدم ارث بردن کافر از مسلمان است زیرا

^۱ - مرعشی شوشتری، سیدمحمدحسین، شرح قانون حدود و قصاص، ص ۱۳۳

^۲ - همان

ارث بردن کافر از مسلمان یکی از مصادیق استیلاء و برتری کافر بر مسلمان است و این خود به گونه ای باعث افزایش قدرت و شوکت کافر نسبت به مسلمان می گردد. لذا به همین خاطر است که در فقه شیعه و حقوق اسلامی، کافر نمی تواند بر مسلمان در ارث حاجب گردد.

فقه‌های امامیه فی الجمله، بیست و سه امر را مانع از ارث شمرده اند که یکی از آنها، کفر است. و کافراز مسلمان ارث نمی برد، هرچند در طبقه ی اول باشد، مثلاً اگر متوفی فرزند کافری داشته باشد و نوه ی مسلمان، ماترک او به نوه می رسد نه به پسرش. در حقوق امامیه، کفر از هر صنفی که باشد، اصلی یا ارتداد، مانع از ارث شناخته می شود.^۱

حقوق اسلام اجماعاً کافر را مانع از ارث دانسته است، بنابراین وارث کافر اگر چه ذمی باشد از مورث مسلم خود ارث نمی برد و بالعکس وارث مسلم از مورث کافر خود ارث می برد و نیز مانع از ارث بردن ورثه ی دیگر- هرگاه کافر هستند- می شود، اگر چه آنان نزدیکتر به متوفی باشند.^۲

به نظر می رسد که در عصر کنونی مانع بودن کفر از ارث از عادات مسلم به شمار می رود و دادگاه می گوید: به استناد ماده ی ۳ قانون آئین دادرسی مدنی که مقرر داشته در مورد سکوت و اهمال قانون باید به عادات مسلم عمل گردد. و چون قانون مدنی راجع به مانعیت کفر از ارث سکوت اختیار کرده، دادرس باید کفر را مانع ارث بداند.^۳

به پیروی از نظر مشهور فقهای امامیه و در جهت اجرای قاعده ی نفی سبیل که ماده ی ۸۸۱ مکرر قانون مدنی مقرر می دارد که کافر از مسلم ارث نمی برد و اگر در بین ورثه ی متوفای کافر، وارث مسلمانی باشد، وارث کافر ارث نمی برند. اگرچه از لحاظ طبقه درجه مقدم بر مسلم باشند.^۴

^۱ - حائری شاه باغ، سیدعلی، شرح قانون مدنی، ج ۲ ص ۸۰۲

^۲ - امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۰۸

^۳ - همان

^۴ - منصور، جهانگیر، قانون مدنی، ص ۱۰۲

۶- تولیت اتباع کشورهای غیرمسلمان بر اوقاف مسلمین

عدم جواز تولیت اتباع کفر بر اوقاف مسلمین یکی دیگر از موارد تطبیق قاعده نفی سبیل است. فقهای عظام معتقدند از آنجا که این تولیت باعث سلطه ی کفار بر مسلمین خواهد شد، به استناد آیه ی شریفه ی «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» چنین تولیتی جایز نیست.

ولایت بر وقف عبارت است از تسلط محدود بر رعایت و اصلاح و بهره برداری و مخارج آن. ولایت بر دو نوع است: عام و خاص. عام آن است که برای ولی امر باشد، و خاص آن است که واقف در مواقع انشاء وقف او را متولی قرار دهد و یا حاکم شرع او را متولی کند.^۱ اما وقف عبارت است از اینکه شخصی عین مال را حبس دائم کند و منافع آن را شرعاً و به رایگان در اختیار تاسیسات یا شخص یا اشخاص مخصوص بگذارد. فقها در تعریف وقفه گفته اند:

«الوقف تحبیس الاصل و تسبیل المنافع»^۲

لذا یکی دیگر از موارد انطباق قاعده ی نفی سبیل در روابط داخلی و بین المللی مسلمین با غیر مسلمانان عدم صحت تولیت کافر در اوقاف مسلمین مثل مدارس دینی، دانشگاهها و موسسات عام المنفعه و غیرذلک است در همه اینها با توجه به قاعده ی نفی سبیل نمی توان در این مراکز کافر را متولی قرار داد، زیرا لازمه ی تولیت کافر بر این مذاکر عام که مورد استفاده ی عموم مسلمانان است، موجب علو کافر می شود و این علو و سبیل به مقتضای قاعده منفی است.^۳

پس در تمامی این موارد جایز نیست که کافر متولی باشد، به گونه ای که دخول و خروج

۱ - مغنیه، محمدجواد، فقه تطبیقی، ص ۴۳۰

۲ - خزائلی، محمد، احکام القرآن، ص ۱۳۱

۳ - موسوی بجنوردی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۱۹۴

به اذن و اختیار او باشد؛ زیرا از این سبیل منفی است بدون هیچ اشکالی.^۱ واقف نمی تواند متولی و ناظر کافر تعیین کند، اما اگر در عقد وقف، متولی معین نکرده باشد، تولیت آن با حاکم شرع است که راساً با گماشتن وکیل، امور وقف را اداره خواهد کرد و هرگاه متولی فاقد اهلیت شود، حاکم شرع می تواند متولی دیگری بر وقف بگمارد.^۲

۷- استرداد مجرمین مسلمان به کشورهای غیر اسلامی

یکی دیگر از مباحثی که تحت قاعده ی نفی سبیل مطرح می شود، این است که در صورتی که فرد مسلمانی که تابع کشور غیر مسلمان است، جرمی را مرتکب شد و به کشور اسلامی گریخت، آیا برای کشور مسلمان جایز است او را تحویل کشور غیر مسلمان بدهد یا خیر؟ و در صورت تحویل، آیا سلطه و سبیل کافر بر مسلمان محقق نخواهد شد؟ استرداد یک واژه عربی است که از ریشه رد گرفته شده و در لغت به معنای درخواست بازگردانیدن و بازدهی و بازفرستادگی و باز پس خواستن آمده است.^۳ در اصطلاح حقوقی استرداد مجرمین، عبارت است از باز پس گرفتن مجرم که از کشوری به کشور دیگر گریخته است که این عمل بوسیله ی دولت تقاضا کننده، از دولتی که مجرم به آنجا فرار کرده صورت می گیرد. این عمل مسبوق به توافق و قرارداد دولت است.^۴ به عبارت دیگر اقداماتی که بر اثر آن دولت ها متقابلاً افرادی را که به علت ارتکاب جرم تحت تعقیب مقامات قضایی دولتی قرار گرفته و یا محکوم شده اند و به قلمرو دولت دیگر فرار کرده اند، موافق قواعد و شرایط خاصی به یکدیگر مسترد می دارند. دولتی که استرداد را تقاضا می کند دولت متقاضی، و دولتی که از او تقاضای استرداد می شود، دولت متقاضی

^۱ - فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۵۱

^۲ - خزائلی، محمد، احکام القرآن، ص ۱۳۱

^۳ - معلوف، لوئیس، المنجد، ص ۲۵۴

^۴ - کاتبی، حسینقلی، فرهنگ حقوقی فرانسه، ص ۱۶۰

عنه، نامیده می شود.^۱

در تعریف دیگری از استرداد گفته می شود که قدرت هر کشوری محدود است به سرحدات آن کشور، ولی دولتها برای اجرای احکام کیفری قضایی کشور خودشان با یکدیگر، یک نوع همکاری متقابل دارند.^۲

در اسلام به استرداد مجرمین و تبادل و همکاری قضائی که ناشی از عقود و قراردادهاست توجه خاصی شده است، به طوری که قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«من قتل نفساً بغير نفس او فساداً فی الارض فکانها قتل الناس جميعاً»^۳ کسی که شخصی را بدون دلیل یا فساد در زمین بکشد، گویا تمام مردم را کشته است.

قرآن با این بیان اجرای عدالت را فراتر از مرزهای سیاسی می داند و مجرمین صرف نظر از تابعیت و ملیت آنها در هر نقطه ای از زمین که باشند، باید مجازات شوند.^۴

با توجه به آیه فوق و سیره نبوی با اطمینان می توان گفت که انعقاد قرارداد استرداد مجرمین، دولت اسلامی با دیگر دول حتی دول محارب، مجاز می باشد و طبق فرموده ی خداوند «او فوا بالعقود» لازم است که به تعهدات مربوطه پایبند بود لذا اگر یک کشور اسلامی با کشورهای غیر مسلمان قرارداد استرداد مجرمین حتی یک طرفه و ظاهراً به نفع کشور دیگر منعقد نماید، خلاف شرع نخواهد بود.

بنابراین دولت اسلامی مجاز است که با کشورهای کفر پیمان ببندد که اگر یکی از کفار یا یکی از مسلمانان تابع دارالحرب، به کشور اسلامی پناهنده گردید، به کشور متبوع خود بازگردانده شود.^۵

^۱ - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۳۶

^۲ - همان

^۳ - ماده ۲۳/

^۴ - ضیائی بیگدلی، محمدرضا، اسلام و حقوق بین الملل، ص ۱۰۶

^۵ - حمیدالله، محمد، حقوق روابط بین الملل در اسلام، ترجمه محقق داماد، ج ۱، ص ۲۸۵

بنابر آنچه گفته شد، تسلیم نمودن اتباع دول بیگانه به دولتهایشان از طرف حکومت اسلامی خلاف شرع نیست، حتی در صورتیکه معاهده استرداد اتباع بین کشور اسلامی و کشورهای غیر اسلامی منعقد نشده باشد، ولی عرف حکومت‌ها به این صورت باشد که اتباع یکدیگر را تسلیم دولتهایشان می‌نمایند، در این حالت نیز تسلیم پناهندگان به کشور اسلامی، به دولتهایشان بنا بر مقتضای عرف دولتها، اشکالی ندارد، ولی اگر عرف دولتها مخالف مبادی شریعت اسلام باشد و باعث تسلط آنها بر مسلمین گردد نباید به آنها عمل کرد.^۱

۸- شراکت با کشورهای غیراسلامی در امور اقتصادی

شرکت عبارت است از اجتماع حقوق چند شخص به نحو مشاع نسبت به یک چیز یا چند چیز. این وضع حقوقی ممکن است به وسیله عقد انجام شود و ممکن است بدون عقد به نحو اختیاری یا به نحو قهری ایجاد گردد.

بنابراین همه شرکت‌های تجاری که مبتنی بر اختلاط سرمایه هاست، در شرع مقدس اسلام مشروع است و برای اثبات مشروعیت شرکت به چهار آیه تمسک جسته اند که عبارتند از:^۲

۱- «فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً»^۳ پس اکنون از هر چه غنیمت بیابید بخورید و حلال گوارای شما باد.

۲- «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل»^۴ ای مومنان بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد یک پنجم آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقریان و در راه سفرماندگان است.

^۱ - شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۷

^۲ - خزائلی، محمد، احکام القرآن، ص ۲۹۲

^۳ - انفال/ ۶۹

^۴ - انفال/ ۴۱

۳- «ولکم نصف ماترک ا زواجکم ان لم یکن لهن ولد^۱... سهم ارث شما مردان از ترکه زنان نصف است در صورتی که فرزند نداشته باشند».

۴- «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العالین علیها» مصرف صدقات منحصرأً مختص بر فقرا، مساکین، متصدیات اداره ی صدقات می باشد.

اکنون بحث در این است که اگر کشور مسلمان با کشور غیر مسلمان بخواهند بدو اقدام به شراکت در امور اقتصادی و تجاری نمایند و یا اگر بطور قهری برای آنها شرکت حاصل شده باشد، ادامه ی این شراکت جایز است یا خیر؟ و آیا این چنین شراکت موجب سبیل و سلطه ی کافر بر مسلمین نخواهد شد، با توجه به اینکه فقهای عظام در مبحث شرکت کفر را مانع ندانسته اند و نیز با استحسان عقلی و با توجه به مباحثی که پیرامون عدم ثبوت حق شفعه برای کفار، و روایات متعددی که در این زمینه هست، بدون تردید شراکت کشور اسلامی با کشورهای غیر مسلمان، بلامانع است چرا که اگر ایجاد ارتباط مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با آنها مانع ندارد، البته این شراکت در صورتی جایز است که ملاک قاعده ی نفی سبیل یعنی همان ایجاد سلطه و سبیل کفار را بر مسلمین چه به صورت فی نفسه و چه بتدریج در پی نداشته باشد. و گرنه برقراری رابطه ی مشترک اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که نه تنها ذلت و خواری برای مسلمین ندارد بلکه مستلزم جلب سود و منافع مادی برای مسلمانان باشد به طریق اولی بلااشکال خواهد بود.

البته باید متذکر شد که برخی از فقهای عظام، شرکت ذمی و کالا دادن به او و ودیعه دادن به او به خاطر فرمایش امام صادق(ع) که فرمود: سزاوار نیست که مشارکت نماید با ذمی و یا کالا در اختیار او گذارد و سزاوار نیست او را ودیعه دهد^۳، راجایز نمی دانند.

۱ - نساء/ ۱۲

۲ - توبه/ ۶۰

۳ - شهید اول، محمد بن مکی عاملی، اللمعنه الدمشقیه، ص ۲۰۳

۹- حق شفعه برای کشورهای غیراسلامی

یکی از موارد تطبیق قاعده ی نفی سبیل در روابط بین الملل مسلمانان با غیر مسلمانان، عدم ثبوت حق شفعه برای کشورهای غیراسلامی ای است که با کشورهای اسلامی شریک است در صورتی که مشتری فرد یا جامعه اسلامی باشد.

شفعه در لغت مأخوذ از شفع به معنای جفت یا شفاعت است و در اصطلاح فقهی چنان است که هرگاه در مال غیرمنقول به نحو مشاع، شریک باشند و یکی از د و شریک در مقام فروش سهم خود برآیند، شریک حق دارد با همان قیمت سهم فروشنده را از خریدار مطالبه کند.^۱

طبق صریح ماده ی ۸۰۸ قانون مدنی، حق شفعه در مال غیرمنقول قابل تقسیم در صورتی جاری می گردد که مال مزبور بین دو نفر مشترک باشد. قول مزبور بین مشهور فقهای امامیه است. بنابر قول مشهور که قانون مدنی از آن پیروی نموده است، حق شفعه در موردی موجود می گردد که مال غیر منقول، بین دو نفر مشترک باشد، زیرا لازمه ی تشریح این حق از برای کافر، در صورتی که مشتری مسلمان باشد، ثابت نگردیده است. زیرا لازمه ی تشریح این حق از برای کافر، نوعی سبیل و علو کافر بر مسلم می باشد و به حکم قاعده ی نفی سبیل، منفی می باشد.^۲

هم چنین اخباری مانند لاشفعه للکافر علی المسلم حدیث نبوی «لیس للیهود و النصراری شفعه» منقول از امام صادق(ع) دلالت دارند بر اینکه شفیع باید مسلمان باشد تا حق شفعه ای برای او ثابت گردد.^۳

بنابراین براساس آنچه که در این مبحث مطرح شد و طبق نظر تمامی فقهای امامیه، حق شفعه برای کشورهای غیر اسلامی در مقابل کشورهای اسلامی ثابت نیست؛ زیرا حق شفعه باعث نوعی

^۱ - خزائلی، محمد، احکام القرآن، ص ۲۹۵

^۲ - موسوی بجنوردی، میرزا حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۷۵

^۳ - محقق داماد، سیدمصطفی، تحلیل مبانی فقهی و حقوقی اخذ به شفعه، ص ۵۵

برتری برای شریک کافر بر فرد و جامعه ی اسلامی می گردد که این برتری و علو با استناد به قاعده ی نفی سبیل منفی است.

۱۰- استقراض کشور مسلمان از کشورهای غیر اسلامی

مفروض، مورد معامله ای است که به موجب آن، شخص مالی از دیگری با رضایت وی، ولی با قصد تملک می گیرد و آن را به مصرف می رساند و پس از مدتی که در متن قرارداد تعیین شده است و یا پیش از آن مدت مثل آن را به قرض دهنده می پردازد.

در پاسخ به این سوال که آیا استقراض از کشور غیر مسلمان، برای کشور مسلمان جایز است و یا خیر؟ و آیا استقراض از مصادیق سبیل منفی است؟ باید گفت که با توجه به سیره ی نبی مکرم اسلام (ص) و روایات متعددی که در زمینه ی اخذ ربا از کفار و عدم پرداخت ربا به آنها وارد شده است، به نظر میرسد که استقراض منع شرعی ندارد، هر چند موجب کراهت است؛ البته این استقراض در صورتی است که موجب ذلت و خواری مسلمین نگشته و دشمنان را بر آنها مسلط نگرداند.^۱

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«لیس بیننا و بین اهل حربنا ربواً ناخذ منهم و لانوتیهم؛^۲ بین ما و بین اهل حرب ربا نیست ما از آنها ربا می گیریم ولی به آنها ربا نمی پردازیم».

هم چنین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل ۸۰ چنین می گوید:

«گرفتن و دادن وام یا کمک های بدون عوض داخلی و خارجی از طرف دولت باید به

تصویب مجلس شورای اسلامی باشد».

و این ها همه برای جلوگیری از افزایش قدرت و شوکت کشورهای غیر اسلامی و برتری آنها بر مسلمین است. و اسلام به هیچ وجه به فرد و دولت اسلامی اجازه نمی دهد که به دست

^۱ - خزائلی، محمد، احکام القرآن، ص ۲۶۹

^۲ - شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۷

خود بر عزت و قدرت دولت کفر بیفزایند و باعث تسلط آنها بر اسلام و مسلمین گردند. از سویی دیگر باید گفت که استقراض از کفار با حفظ ضوابط و شرایط (عدم ایجاد سلطه و خواری بر مسلمین از دولت کفر) اگر دارای سود و منفعت مادی برای کشور اسلامی می باشد، بلاشکال و گاهی اوقات ضروری است.^۱

۱۱- انعقاد قراردادهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی ... با کشورهای غیراسلامی

با عنایت به ارتباط تنگاتنگ کشورهای جهان مخصوصاً در وضعیت کنونی که عصر تبادل دانش فرهنگی، اقتصادی و نظامی... است، به طوریکه هر روز شاهد انعقاد قراردادهای مختلف بین کشورهای گوناگون جهان هستیم، آیا کشور اسلامی مجاز است با کشورهای غیراسلامی اقدام به انعقاد قرارداد در زمینه های مختلف نماید؟ یا تابع شرایط خاصی است؟ قبل از پرداختن به بحث لازم است ابتدا به تعریف قرارداد و بیان اقسام آن پرداخته شود. کمیسیون حقوقی بین الملل در سال ۱۹۶۲ در طرح مربوط به عهدنامه قراردادها، قرارداد را چنین تعریف کرده است:

«هرگونه توافق بین المللی مدون که در یک سند یا در دو یا چند سند الحاقی ذکر شده، و بین دو یا چند کشور و یا چند موضوع حقوق بین المللی منعقد گردیده است و حقوق بین الملل بر آن حاکم باشد، بدون توجه به نام خاص آن (قرارداد، معاهده، عهدنامه، پروتکل، منشور، اساسنامه، اعلامیه، موافقت نامه های مذهبی، مبادله ی یادداشت ها، یادداشت موافقت و...) به عنوان قرارداد مورد قبول کمیسیون می باشد».^۲

علاوه بر قراردادهای رسمی، شکل دیگری از توافق بین المللی وجود دارد، به نام موافقت نامه اجرائی این نوع موافقت نامه تنها با امضای روسای کشورها (معمولاً روسای جمهور) یا وزیران امور خارجه، یا ماموران سیاسی طرفین، قابلیت اجرایی می یابند. و مقامات دولتی که

^۱ - خزائلی، محمد، احکام القرآن، ص ۲۶۹

^۲ - ضیائی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، ص ۷۸

دارای قدرت انعقاد قرارداد می باشند، دخالتی در انعقاد آنها ندارند. به عبارت دیگر تشریفاتی که برای شکل گیری قراردادهای رسمی لازم است، برای این نوع موافقت نامه ها ضروری نیست، ولی دارای همان آثار حقوقی هستند.^۱

شکل سوم موافقت نامه ها نزاکتی است، موافقت نامه های نزاکتی یا اخلاقی، در عین حال که تعهد اخلاقی ایجاد می کنند، فاقد آثار حقوقی لازم الاجراء می باشند، این قسم موافقت نامه ها دارای خصوصیات سیاسی بوده و طبق آن دو یا چند کشور، تصمیم خود را دایر بر تعقیب خط مشی سیاسی معین یادآوری می شوند، بدون آنکه برای آنها ایجاد تعهد حقوقی نماید.^۲

برای آنکه قرارداد به صورت سند رسمی و لازم الاجراء در آید، تنها کافی نیست که به امضای نمایندگان کشورهای ذی نفع برسد، زیرا طرف امضای قرارداد به قواعد حقوقی مندرج در آن، قدرت الزامی نمی بخشد بلکه باید رسماً توسط مقامات صلاحیتدار کشورهای متعاقد، که طبق قانون اساسی، صلاحیت انعقاد قراردادهای بین المللی را دارند، تصدیق و تأیید شود. مقامات صلاحیتدار برای تأیید و یا انعقاد قراردادهای بین المللی در هر کشور در قانون اساسی آن کشور ذکر می گردد. که در برخی کشورها قوه مجریه، در برخی دیگر قوه مقننه و در گروهی هم قوه مجریه و هم قوه مقننه خواهند بود، در ایران براساس اصل ۱۲۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی، امضا قراردادهای بین المللی پس از تصویب مجلس شورای اسلامی با رئیس جمهور یا نماینده ی قانونی اوست.^۳ این مساله در اصل ۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین آمده است:

«عهدنامه ها، مقاوله نامه ها، قراردادهای موافقت نامه های بین المللی، باید به تصویب مجلس

شورای اسلامی برسد».

^۱ - همان، ص ۷۹

^۲ - همان، ص ۸۰

^۳ - همان، ص ۸۵

عقد قراردادهای بین المللی با توجه به سیره نبی مکرم اسلام (ص) در عقد قراردادهای متعدد، در شرع مقدس اسلام، نه تنها جایز شمرده شده، بلکه مورد تاکید و توصیه نیز قرار گرفته است و پایبندی به مفاد آن برای مسلمین لازم و ضروری دانسته شده است. با توجه به اهداف مقدس اسلام برای گسترش فرهنگ غنی اسلام با ایجاد ارتباط با دولتها و ادیان دیگر و عقد قراردادهایی که توسط حضرت رسول اکرم (ص) صورت می گرفته است، جای هیچ شک و تولیدی در مشروعیت این امر نیست.^۱

بنابراین اصل انعقاد قرارداد در امور خیر و همکاری های سودمند اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی و غیره که به نفع جامعه مسلمین است، مورد قبول و توصیه اسلام است و حاکم اسلامی با بینش عمیق سیاسی و اعتقادی خود، باید به اوضاع و شرایط اجتماعی در هر زمان، اقدام به انعقاد قراردادهای سودمند بنماید.

از جمله منابع حقوق بین الملل اسلامی، احکام حکومتی یا تصمیماتی است که حاکم اسلامی در منطقه فراغ اتخاذ می کند، زیرا تنظیم روابط اجتماعی در اوضاع مختلف جوامع بسته به پیچیدگی و سادگی تمدن آن جامعه متفاوت بوده و نیازمند مقررات ویژه خود است.

قرارداد منعقد بین کشور اسلامی و سایر کشورها، با توجه به تاکید بر لزوم پایبندی به مفاد آن یکی از منابع حقوق بین المللی اسلامی خواهد بود.^۲

ولی آنچه که در تمامی این موارد مهم است، این است که انعقاد قرارداد، نباید منتهی به سلطه ی کفار بر مسلمین گشته و منجر به ذلت و پستی آنان شود، لذا اگر براساس قراردادی، منابع اقتصادی و سرمایه های کشور اسلامی به غارت برده شود و دشمن بر تمامی جوانب و شئون فکری، فرهنگی، و سیاسی و اجتماعی جامعه ی اسلامی چنگ بیندازد و بر آن مسلط گردد، عقد اینگونه قراردادها که چنین نتایجی را به همراه دارد به هیچ وجه مورد قبول اسلام نبوده و به استناد قاعده ی نفی سبیل به شدت مردود است. لذا به همین خاطر است که امام

^۱ - همان

^۲ - ضیائی بیگدلی، محمد رضا، حقوق بین الملل عمومی، ص ۲۸۲

خمینی(ره) در این زمینه می فرمایند:

«اگر روابط سیاسی بین کشورهای اسلامی و دول بیگانه، ایجاد می شود، موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمانان گردد، برقراری روابط حرام و پیمان هایی که بسته می شود باطل است.»^۱

و نیز در اصل یکصد و پنجاه و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:
«هرگونه قراردادی که موجب سلطه ی بیگانگان بر منابع طبیعی و اقتصادی و فرهنگ و ارزش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است.»

۱۲- سرمایه گذاری کشور غیرمسلمان در کشورهای اسلامی و بالعکس

آیا برای کشور مسلمان جایز است که اجازه دهد کشورهای غیر مسلمان در کشور اسلامی در امور اقتصادی سرمایه گذاری نمایند و یا کشور اسلامی می تواند در کشورهای غیر اسلامی اقدام به سرمایه گذاری نماید؟

این بحث می تواند مبتنی بر قراردادهایی باشد که بین کشورها بسته می شود. اگر چنانچه قراردادی بین کشور اسلامی و کشور غیراسلامی در این زمینه یعنی سرمایه گذاری اقتصادی و... منعقد گردد، به طوریکه آن قرارداد منجر به استیلا ی کفار بر منافع و فرصت های اقتصادی و تسلط آنها به شئون فرهنگی و اجتماعی کشور اسلامی گردد. بلکه در مجموع برای کشور و مردم مسلمان منافی دربر نداشته باشد و موجبات رشد و شکوفایی اقتصاد کشور اسلامی را فراهم نیاورد و باعث آزار و اذیت و ضرر به زیان مسلمین گردد، به حکم قاعده ی نفی سبیل مردود و منفی است مثل آن چیزی که ما امروز بر فلسطین اشغالی شاهد آن هستیم که در ابتدا اسرائیل غاصب برای اجرای نقشه ی شوم خود با انعقاد قراردادهایی شروع به سرمایه گذاری و ایجاد شرکت ها و موسسات تجاری و نظامی و خرید اراضی سرزمین فلسطین نمود و سپس

^۱ - موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۵

با کشتن و غارت مردم این سرزمین خود را مالک و حاکم این سرزمین خواند.^۱ البته در صورتی که مفاد و اجرای اینگونه قراردادها و سرمایه گذاری به نفع و سود کشور اسلامی باشد و باعث رشد و شکوفایی عزت و اقتدار هر چه بیشتر مسلمین گردد، کاملاً واضح است که هیچ گونه منع شرعی و قانونی ندارد و بلکه انعقاد چنین قراردادها و سرمایه گذاری هایی لازم و ضروری می نماید.

علاوه بر آن، این مساله، جزو منطقه فراغ بوده، و ولی امر مسلمین می تواند با توجه به مصالح مملکتی نسبت به امر یا نهی از آن اقدام نماید.^۲

در صورت این مساله در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۸۱ نیز مورد توجه قرار گرفته است و گفته است: «دادن امتیاز تشکیل شرکت ها و موسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است».

۱۳- تصدی امور مسلمین توسط کفار

آنچه در این مبحث مورد بحث است این است که آیا کشور اسلامی می تواند در ادارات مختلف خود از تبعه ی کافر کشورهای غیر مسلمان استفاده کند و آنها را به عنوان متصدیان و کارگزاران کشور استخدام نماید؟

این بحث نیز از مباحثی است که قاعده ی نفی سبیل در تبیین روابط بین المللی کافر در کشورهای اسلامی نقش مهم و روشن کننده ای را در آن دارد.

صاحب تفسیر اثنی عشری در ذیل آیه ی شریفه ی «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً»^۳ می فرماید:

آیه ی شریفه دلیل است بر آنکه جایز نیست در شریعت اسلام، کفار را اعم از یهودی،

^۱ - عمیدزنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی حقوق تعهدات بین المللی و دیپلماسی در اسلام، ص ۹۵

^۲ - ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، ص ۲۸۳

^۳ - نساء/ ۱۴۱

نصاری، مجوس و غیره از سایر ملل و نحل، متصدی و کارگزار امور مسلمانان گردند، زیرا این سلطه است و جایز نخواهد بود و حق تعالی کفار را بر مومنین سلطه قرار نداده است.^۱ از سوی دیگر برخی از مشاغل د ولتی به خاطر اینکه از حساسیت خاصی که برخوردارند، واگذاری آنها به افراد کشورهای بیگانه، باعث به خطر افتادن کیان و امنیت کشور اسلامی می گردد، و این خود مصداق بارز سبیل و سلطه می گردد. چنانکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در اصل یکصد و چهل و پنجم خود، عضویت خارجیان را در ارتش و نیروی انتظامی، ممنوع کرده است:

«هیچ فرد خارجی به عضویت در ارتش و نیروهای انتظامی کشور پذیرفته نمی شود».

هم چنین در فقه شیعه در امور وکالت نیز اگر کافر علیه مسلمان وکیل گردد و متصدی امور مسلمانی بر علیه مسلمانی گردد جایز نیست. و این خود نوعی سبیل و سلطه ی کافر بر علیه مسلمان است که به حکم قاعده ی نفی سبیل منفی است.

شهید اول (رض) در لمعه می فرماید: «بنابر نظر شیخ طوسی مسلمان نمی تواند برای کافر ذمی علیه مسلمان وکیل شود و به طور قطع کافر ذمی نمی تواند وکالت مسلمان علیه مسلمان، و یا وکالت کافر ذمی علیه مسلمان را به عهده گیرد. اما بقیه ی صورت ها که هشت صورت است جایز می باشد».

«ولایتوکل المسلم علی المسلم علی قول و لا الذمی علی المسلم لمسلم و لا لذمی قطعاً و

باقی الصور حائزه و هی ثمان».^۲

^۱ - الحسینی الشاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، ج ۲، ص ۶۱۵

^۲ - شهید اول، محمد بن مکی عاملی، اللمعه دمشقیه، ص ۱۴۲

۱۴- مصادیق و موارد فقهی قاعده نفی سبیل در کتب فقهی شیعه

در کتاب های فقهی و حدیثی شیعه، نظیر سرائر^۱، انوار الفقاهه^۲، الکافی^۳، المقنعه^۴، النهایه^۵، شرایع الاسلام^۶، الخلاف^۷، جواهر الکلام^۸ از عدم سلطه ی کفار بر مسلمین به عنوان قاعده نفی سبیل یاد شده است.

نتیجه گیری

با توجه به مستند بودن این قاعده به آیه شریفه ۱۴۱ سوره ی نساء و حدیث نبوی «الاسلام یعلی و لأیعلی علیه» نتیجه می گیریم که این قاعده از قواعد فقه اهل بیت (ع) قاعده ای تاسیسی است نه امضایی. هم چنین قلمرو، دامنه شمول و کاربرد این قاعده، بسیار وسیع و گسترده است و تقریباً اکثر ابواب فقه و حقوق و تمام زندگی فردی و اجتماعی و مسائل مملکتی و روابط بین المللی را دربرمی گیرد. و تمامی فقهای امامیه این معنا را قبول کرده اند که هر حکمی که موجب علو و سبیل کافر بر مسلم و بر جامعه اسلامی شود، آن حکم، منفی و مرفوع است، یعنی قاعده ی نفی سبیل نه تنها مورد تسالم اصحاب امامیه، بلکه مورد تسالم تمام فقهای اسلام است. و اگر هیچ سندی دیگری نباشد، این خود بزرگترین دلیل برای حجیت یک قاعده ی فقهی است. بنابراین قاعده ی نفی سبیل از منابع مهم و معتبر اسلامی است که در

^۱ - ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۳۵، ص ۳۵

^۲ - نجفی، حسن بن جعفر بن خضر، (کاشف الغطاء)، انوار الفقاهه، ص ۵۶۰

^۳ - کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱۱، ص ۶۲

^۴ - مفید، شیخ محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، المقنعه، ج ۱۲، ص ۲۲

^۵ - طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج ۱۶، ص ۹

^۶ - محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ص ۲۵۵

^۷ - طوسی، ابو جعفر محمد، الخلاف، ج ۳

^۸ - نجفی، محمد بن حسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۲۹

نظام حقوقی اسلامی و به استناد اصول چهارم و یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قضاوت در دادرسی های قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) و در مواقع لزوم (جهت صدور حکم) می توانند بدان استناد و اتکا نمایند.

بنابراین با توجه به عزت و سیادت که خداوند برای اسلام و مسلمانان قرار داده، هرگونه سلطه ی اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و عقیدتی غیر مسلمانان بر مسلمانان منع شده است و برقراری هر گونه رابطه و انجام هر گونه اعمالی که منجر به سلطه ی کافران بر مسلمانان شود، به حکم این قاعده مردود است؛ زیرا خداوند به مومنان عزت داده است و عزت و سربلندی مسلمین را برای گسترش هرچه بیشتر اهداف والای اسلام به عنوان دین اکمل، در سراسر جهان هستی خواستار است، لذا مومنان باید این عزت و سرافرازی را حفظ کنند تا هم بتوانند زمینه ی پیشرفت اسلام را فراهم کنند و ندای حق آن را به گوش جهانیان برسانند و هم مانع از پیشرفت سلطه ی ذلت آور کفار بر خودشان گردند...

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن ادریس حلی، محمد، السرائر، ج ۳۵، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۲ق
- الحسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشر، ج ۲، قم، انتشارات میقات، ۱۳۷۶ ش
- امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، تهران، کتابفروشی و چاپخانه اسلامی، ۱۳۷۷ش
- انصاری، مرتضی، المتاجر (مکاسب)، قم، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۵ق
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، بنیاد راستار، ۱۳۶۳ش
- حائری شاه باغ، سیدعلی، شرح قانون مدنی ج ۲، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲ش

- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه ج ٨، بیروت دارالاحیاء التراث العربی، بی تا
- حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف ج ٤، انتشارات اسماعیلیان، ١٣٦٩ ش
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف مطهر اسدی، قواعد الاحکام ج ١، تهران مکتبه المرتضویه، بی تا
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف مطهر اسدی، تذکره الفقهاء ج ١٢، تهران، مکتبه المرتضویه، ١٤٠٧ ق
- حلی (محقق)، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم، انتشارات بوستان کتاب، ١٣٧٩ ش
- خزائی، محمد، احکام القرآن، نشر جاوید، ١٣٥٣
- سید المرتضی علم الهدی، علی بن حسن شریف، الانتصار، نجف، مطبعه حیدریه، ١٣٩١ ق
- شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام ج ٢، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٣٧٧ ش
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی، اللمعه دمشقیه، بیروت مؤسسه فقه الشیعه، ١٤١٠ ق
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی، القواعد و الفوائد، ج ١، ترجمه سید مهدی صانعی، انتشارات دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی، ١٣٧٢ ش
- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج ٧، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ١٤١٣ ق
- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج ٤، بیروت دارالصب ودارالتعارف، ١٤٠١ ق
- ضیائی بیگلری، محمدرضا، اسلام و حقوق بین الملل، تهران، انتشارات اسراء، ١٣٧٥ ش

- طوسی، محمدبن حسن، المبسوط فی الفقه الامامیه، ج ۳ و ۴، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۷۸ق
- طوسی، محمدبن حسن، الخلاف، ج ۳ و ۲۶، قم، موسس نشر اسلامی، بی تا
- طوسی، محمدبن حسن، النهایه فی مجرد فقه و الفتاوی، ج ۱۶، قم، موسس نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق
- عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی حقوق تعهدات بین المللی و دیپلماسی اسلام، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۶ش
- فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقیهه، ج ۱، قم، چاپخانه مهر، ۱۴۱۶ق
- فخرالمحققین، محمدبن حسن بن یوسف بن مطهراسدی، قواعد الاحکام، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، ج ۱، قم، مطبعه العلمیه، ۱۳۸۷ق
- فیض، علیرضا، ویژگی های اجتهاد و فقه پویا، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱ش
- فیض، علیرضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، تهران، اداره کل تبلیغات و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش
- کاتبی، حسینقلی، فرهنگ حقوقی فرانسه، تهران، نشر نواندیش، ۱۳۲۷ش
- کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضرنجفی، انوارالفقاهه، قم، نشر احمدیه، ۱۳۶۱ق
- کاظم پور، رضا، بررسی تحلیلی نهضت امام خمینی ره، تهران، نشر نبوغ، ۱۳۷۶ش
- کرکی، محمد، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۴، قم التبیان، ۱۲۷۲ق
- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۳ و ۱۱، قم، نشر مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۲ق
- محقق داماد، سیدمصطفی، قواعدفقه ۴ تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۹ش
- مرعشی شوشتری، سیدمحمدمحسن، شرح قانون حدود و قصاص، تهران، چاپ وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰ش

- معلوف، لويس، المنجد، قم، انتشارات اسماعيليان، ۱۳۶۵ش
- مغنيه، محمدجواد، فقه تطبیقی، ترجمه كاظم پورجوادى، تهران، انتشارات رسالت قلم، ۱۳۸۷ش
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعه، ج ۱۲، قم، موسسه النشر الاسلام، ۱۳۶۹ق
- منصور، جهانگیر، قانون اساسی، تهران، نشر دیدار، ۱۳۹۰ش
- موسوی بجنوردی، سیدمحمد، قواعد فقه، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۹ش
- موسوی بجنوردی، سیدمیرزا حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، قم، انتشارات دلیل، ۱۴۲۶ق
- موسوی خمینی، روح الله، البیع، قم، نشر الکتب الاسلامی، ۱۴۱۶ق
- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله ج ۲ و ۳ و ۴، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلان، ۱۳۷۰ش
- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ج ۲۲ و ۳۰ و ۴۱ و ۴۲، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۵۸۱م